



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقدمات
موضوع جزئی: مقدمه اول: فقهی بودن بحث اجتهاد و تقلید
تاریخ: ۳۱ شهریور ۸۹
مصادف با: ۱۳ شوال ۱۴۳۱
جلسه: ۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

«قال الصادق(ع): الخشية ميراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الإيمان» خشیت میراث و نتیجه و اثر علم است یعنی در مقابل عظمت پروردگار خشیت و خوف داشتن نتیجه علم است و علمی که موجب این خشیت و خوف نشود و این اثر را نداشته باشد علم نیست. در دنباله روایت دارد که «من حرم الخشية لا يكون عالماً» کسی که از خشیت محروم است، عالم نخواهد بود.

علم از اشعه معرفت و قلب ایمان است «من حُرِّم الخشية لا يكون عالماً» کسی که از خشیت محروم باشد عالم نخواهد بود «وإن شقَّ الشعر بمتشابهات العلم» این تعبیر، تعبیر جالبی است که کسی که علم او موجب خشیت نشود عالم نخواهد بود اگرچه مویی را به متشابهات علم بشکافد یعنی باریک بینی و دقت‌اش به اندازه-ای باشد که به باریکی مو بتواند مسایل را از هم تمییز بدهد ولو اینکه در علوم متداوله و اصطلاحات علمیه و جزئیات دقیق باشد و به تمام فروع و شقوق آشنا باشد، اما اگر در وی خشیت نباشد، عالم نخواهد بود.

«قال الله تعالى إنما يخشى الله من عباده العلماء» تنها علما هستند که از خداوند تبارک و تعالی خشیت دارند و از او خوف دارند و عظمت خداوند در دل آنها خشیت ایجاد می‌کند.

با این که علم، آن علمی است که موجب خشیت و خوف باشد، ده آفت از آفات علما را امام صادق(ع) ذکر می‌کنند که توجه به این آفات خصوصاً برای ما مهم و لازم است.

«آفة العلماء عشرة أشياء» ده چیز آفت علما است، این آفت علما که گفته می‌شود علما به همین معنی، یعنی عالم که می‌خواهد علمش موجب خشیت شود برای این چنین علمایی علم حقیقی همین علم است، برای این چنین علمایی این ده آفت وجود دارد.

اول «الطمع» یعنی به آنچه دارد و از راه مشروع بدست می‌آورد قناعت نکند و به مال و عنوان و مُلک و مُلک دیگران طمع بورزد.

«و البخل» یعنی راضی نشود دیگران از علم و مال و موقعیت مادی و معنوی او بهره ببرند، بخل هم یکی از آفات علما است.

«و الریا» سومین از آفاتی که مربوط به علما است ریا است یعنی اینها همه مانع خشیت است و کسی که مبتلای به اینها باشد، در او آن خشیت و خوفی که به عظمت پروردگار لازم است بوجود آید، پدید نمی‌آید یعنی علمش و اعمالش همه را برای غیر خدا انجام دهد و بخواهد به دیگران این امتیازات خودش را نشان دهد. «و العصبیة» چهارمین مورد از موارد آفات عالم عصبیت است. عصبیت یعنی اینکه در یک چهار چوبی خودش را قرار دهد و وابستگی‌های خویشاوندی و قومی و گروهی مانع رؤیت و دیدن حق و اظهار حق بشود و بخاطر وابستگی‌ها و به ملاک آن‌ها افکار و اعمال خودش را سامان دهد. عالم اگر گرفتار عصبیت شود و حقیقت را نادیده بگیرد دچار آفت شده است.

«و حبّ المدح» یعنی مورد ستایش قرار گرفتن را دوست داشته باشد، و علاقمند باشد از وی تعریف کنند. هدف این چنین فردی در همه رفتار و گفتار و کردارش این است که خودش را بزرگ کند و عنوان و اسم و رسم پیدا کند و از او تعریف کنند و همین که حب مدح در دل وی باشد آفت است و کاری به تحقق ندارد که محقق شود یا نه.

«و الخوض فی ما لم یصل الی حقیقته» ورود در مسایلی که تحقیق در آن‌ها بی‌نتیجه و فهم حقیقت آنها محال است مثلاً تفکر در ذات الهی، تفکر در جزئیات اخبار قیامت و اموری که دیگران هم به کنه آن نرسیده‌اند و اگر کسی بخواهد در این موارد و مواردی که تفکر در آن‌ها مورد نهی است تعمق و تفکر کند گرفتار آفت است.

«و التکلف فی تزین الکلام بزوائد الألفاظ» یعنی در صحبت کردن و در نوشتن و گفتگوها اینقدر خودش را به زحمت بیندازد که کلامش زیبا بشود و از حقیقت کلامش دور شود و همه توجه و حواس او متوجه به ظاهر و زیبایی‌های کلام باشد و از حقیقت کلام منحرف شود.

«و قلة الحياء من الله تعالى» بی‌پروایی و بی‌باکی در مورد خداوند یعنی عالم باید در خلوت خودش یک شرم و حیایی نسبت به خداوند داشته باشد که مانع از ارتکاب بعضی از کارها و اعمال در محضر خداوند تبارک و تعالی شود، اگر این شرم و حیا کم شود آفت زده است.

«قلة الحياء» فرموده و عدم الحياء نمی‌فرماید، عدم الحياء ممکن است برای انسان‌های غیر عالم باشد عدم الحياء یعنی رسماً معصیت خدا کند و مخالفت با فرامین الهی کند اما قلة الحياء به این معنی است که به مقداری باید انسان رعایت کند، رعایت نکند. از علما این جهت بیشتر مورد انتظار است که شرم و حیا در پیشگاه خداوند بیشتر داشته باشند.

«و الإفتخار» یعنی فخر فروشی، به امور مادی و جهات مادی و عناوینی که او را احاطه کرده مباحات بنماید و خود را نسبت به دیگران برتر و ممتاز بداند و به خاطر این جهات یک برتری نسبت به دیگران در خود ببیند که می‌تواند به این جهت خود را در موقعیت برتر قرار دهد.

«و ترک العمل بما علموا» به دانسته خودش عمل نکند که بزرگترین آفت می‌باشد، یکی از آفات بزرگ علما این است که به آنچه می‌دانند عمل نکنند و رفتار و کردارشان بر خلاف علم‌شان باشد.

در ذیل روایت، امام صادق (ع) از حضرت عیسی (ع) نقل می‌فرماید: «قال عیسی ابن مریم (ع) أشق الناس من هو معروف بعلمه مجهول بعمله» بدترین مردم کسی است که در میان مردم به علم و فضل شهرت داشته باشد ولی در مقام عمل مقصر، سست و مجهول باشد. شقی‌ترین مردم کسی است که به علمش معروف باشد و شهرت علمی داشته باشد و همه او را به عنوان یک دانشمند بشناسند ولی از لحاظ عملی نه تنها هم پای علمش نیست بلکه فاصله زیادی از علمش و گاهی اوقات در نقطه مقابل علمش قرار دارد.

اینها آفاتی است که برای علماء ذکر شده است، با آن مقدمه‌ای که امام فرمودند که علم اثرش خشیت است و در واقع علمی که خشیت و خوف الهی را در دل ایجاد نکند ولو عالم به جزئیات باشد لایکون عالماً، موانع حصول این خشیت و علم واقعی و آفت علما و آفت رسیدن به علم حقیقی و موانع تحقق علم حقیقی و خشیت ده مورد بود که همه ما در معرض گرفتاری این آفات هستیم.

امروز که روز شروع سال تحصیلی جدید است و روزی است که بنا هست یک بحث علمی و یک بحث فقهی با هم داشته باشیم تیمناً و تبرکاً این روایت را هم برای خودم و هم شما خواندم که یک تذکر و یادآوری باشد که زحماتی که انسان متحمل می‌شود، یک محرومیت‌هایی را برای انسان به دنبال دارد و طبیعتاً مشقت‌های پیش آمده برای انسان در این راه کم نیست و نکند این زحمات را متحمل شویم ولی ناگهان چشم باز کنیم ببینیم که هیچ کدام این‌ها برای ما نافع نبوده و موجب خشیت نشده است یا از این طرف در کنارش این آفت‌ها آمده و این زحمات و ثمرات را از بین برده است.

لذا خیلی مراقبت می‌خواهد و باید توجه داشت که ببینیم آیا این علوم خشیت و خوف را در دل انسان ایجاد می‌کند یا خیر؟ آیا درس خواندن ما و درس دادن ما برای ریا است یا برای خدا؟ آیا حب المدح داریم یا نه؟ علی‌ایحال این جهاتی است که باید توجه کرد مخصوصاً در این شرایط و این ایام که نیاز به روحانیت عالم عامل روز به روز در تمام نقاط جهان قوی‌تر و شدیدتر می‌شود یعنی همان طوری که مردم و بخصوص نسل جوان نیازمند پاسخگویی به پرسشهای فکری و دینی و عقیدتی هستند نیازمند یک الگوی عملی برای تکامل و تعالی هستند یعنی اینطور نیست که ما فقط وظیفه داشته باشیم، پرسش‌ها را پاسخ دهیم درست است که آنها را باید پاسخ داد ولی از منظر عملی نیز باید به عنوان الگوی رفتاری و عملی مراقب باشیم. یعنی باید با دوری از

هوای نفس و با محبت و با دوری از کینه و با دوری از آنچه به مظاهر دنیا مربوط می‌شود این حالت را در خود ایجاد کنیم. اگر می‌خواهیم الگویی برای آنها باشیم باید هم از نظر علمی و هم عملی الگو باشیم چه این که اگر از نظر عملی این قدرت در ما نباشد تأثیری نخواهد گذاشت و لو این که عالم به علوم هم باشیم لذا واقعاً انسان باید از فرصت‌های خود استفاده کند هم برای توانمند شدن از نظر علمی و هم برای قوی تر شدن از لحاظ عملی و لحظه لحظه‌های ما در این دنیا می‌تواند در این جهت به ما کمک کند و ما می‌توانیم این لحظات را از دست دهیم که باعث خسران ما هم در دنیا و هم در آخرت خواهد شد.

ما از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم و دعا می‌کنیم و از ارواح ائمه اطهار (علیهم السلام) استمداد می‌جوییم به خصوص وجود مقدس حضرت بقیة الله الأعظم که عنایت و تفضل‌شان را شامل حال ما بنمایند و ما را در استعدای علمی، در استکمال نفس، در تعالی روحی کمک کنند تا آن طوری که باید و شاید و شایسته این عنوان و این لباس است بتوانیم خدمت گذار باشیم.

ترتیب بحث ما بر اساس کتاب تحریر الوسیه امام (ره) می‌باشد ولی قبل از شروع در مسائل آن مقدمتاً لازم است مطالبی بیان شود.

مقدمه اول: فقهی بودن بحث اجتهاد و تقلید

بحث در رابطه با اجتهاد و تقلید می‌باشد که قبل از ورود به بحث‌های آن باید مقدمتاً اشاره کرد که بحث اجتهاد و تقلید هم در اصول و هم در فقه مطرح شده، در مباحث خاتمه علم اصول عمدتاً این مباحث مطرح می‌شود مثلاً در کفایة و برخی از کتب اصولی اجتهاد و تقلید را مطرح می‌کنند و در کتب فقهی هم به عنوان مقدمه بحث اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود.

سؤال:

آیا بحث اجتهاد و تقلید یک بحث اصولی است یا فقهی و نسبت مسائلی که در اجتهاد و تقلید در اصول مطرح می‌شود با آنچه در فقه مطرح می‌شود چیست؟

در اصول که بحث از اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود مباحثی مانند مشروعیت اجتهاد، امکان تجزی در اجتهاد، یا رد شبهات اخباریین نسبت به اجتهاد، آیا اساساً اجتهاد مشروع است یا نه؟ یک سری از اینها در اصول مطرح است.

ولی یک سری از مباحث در فقه و به عنوان فروع فقهی اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود.

بالاخره این بحث ملحق به اصول است یا فقه؟ آیا اجتهاد و تقلید و مسائلی که در آن مطرح می‌شود اصولی است یا فقهی یا هیچ کدام و به عنوان علم مستقلی می‌باشد؟ چنانچه برخی اینگونه ادعا کرده‌اند مانند بقیه علوم که مستقل هستند.

جواب:

در کتب فقهی متقدمین اصلاً بحث اجتهاد و تقلید مطرح نبود چرا که هر چه عصر فقها نزدیک تر به عصر معصومین بوده این بحث کمتر مطرح بوده و بسیط‌تر بوده است و به مرور این بحث پیچیده‌تر شده است، اما در کتب متأخرین این بحث به عنوان مقدمه کتب فقهی قرار گرفته است مثلاً از زمان علامه به بعد بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

اما بطور کلی نسبت بین مسائل مطرح شده اجتهاد و تقلید در فقه و مسائل مطرح شده آن در اصول نسبت عام و خاص من وجه است، یعنی برخی از مسائل در اصول مطرح می‌شود که در فقه مطرح نمی‌شود و بالعکس و بعضی از مسائل مشترک می‌باشد.

اقوال در مسئله:

اول: داخل در مسائل علم اصول است.

دوم: داخل در مسائل علم فقه است.

سوم: اینکه علم مستقلی است.

حق در مسئله:

ما مدعی و معتقد هستیم که این یک بحث فقهی است و اگر به ملاک غلبه نگاه کنیم و لحاظ غالبی در موضوع اجتهاد و تقلید را در نظر بگیریم می‌توان گفت که تناسب مباحث اجتهاد و تقلید با فقه بیشتر است، به جهت اینکه فروع زیادی در اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود که این فروع فقهی هستند گرچه بعضی از مسائل هم قابل انطباق بر مسئله فقهی نیستند.

سؤال:

چرا ما نمی‌گوییم که اجتهاد و تقلید از مباحث علم اصول است؟

جواب و دلیل اول:

چراکه ضابطه علم اصول معلوم است و آن اینکه مسئله‌ای از مباحث علم اصول است که در طریق استنباط حکم شرعی قرار بگیرد که در بحث مورد نظر ضابطه مسئله علم اصولی بر آن منطبق نیست.

دلیل دوم:

مسئله دیگر اینکه اجتهاد غایت علم اصول فقه است چراکه می‌گوییم علم اصول فقه عبارت است از علم به قواعد ممهده برای استنباط احکام شرعی، وغایت نمی‌تواند در مغیا داخل باشد در اینجا یک غایت داریم و یک مغیا علم اصول مغیا است و اجتهاد و استنباط غایت، آیا می‌توان گفت که اجتهاد و استنباط که غایت علم

اصول است داخل در علم اصول است؟ اگر قائل به داخل بودن اجتهاد در علم اصول باشیم دخول بحث از غایت در بحث از مغیا لازم می‌آید.

نتیجه: پس اولاً ضابطه مسئله علم اصول بر آن منطبق نیست و ثانیاً اگر بخواهد داخل در مسائل علم اصول باشد تالی فاسدی دارد که غایت داخل در مغیا می‌شود و به این دو دلیل می‌گوییم داخل در مباحث علم اصول نیست.

بحث جلسه آینده:

چرا بحث اجتهاد و تقلید از مسائل علم فقه است و دلیل آن چیست؟ و کسانی که مدعی هستند که علم مستقلی است چه دلایلی دارند؟

باید بین این سه قول داوری کنیم و ادله آنها را بررسی کنیم و قول صحیح را انتخاب کنیم که بیان شد که به نظر ما بحث اجتهاد و تقلید داخل در مباحث علم فقه می‌باشد. و الحمد لله رب العالمین.